**موضوع : خارج اصول ـ تعادل و تراجیح**

**استاد : حضرت حجت الاسلام و المسلمین سید جواد شبیری**

**تاریخ : 22 / 9 / 91**

**بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین إنه خیر ناصر ومعین**

**الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی سیدنا ونبینا محمد وآله الطاهرین**

**واللعن علی أعدائهم أجمعین من الآن إلی قیام یوم الدین**

روایت محمد بن قیس از جهت سندی روشن است. قبل از این که بحث روایتهای عاریّه را ادامه بدهم، یک نکته‌ای را عرض می‌کنم:

تعبیر این که ضمان ندارد «إذا کان أمیناً» در روایتهای قبلی، دو احتمال می‌دادیم که آیا مراد از مأمون ناظر به مرحله‌ی ثبوت است یا اثبات، به نظر من تعبیرات مشابه این که در باب اجاره وارد شده است که می‌گوید مستأجر اگر امین باشد و یا اجیر اگر امین باشد ضامن نیست، آن تعبیرات را انسان ببیند، امین بودن مرادش امانت اثباتی است. فرض کنید «أتتهمه؟ قال: لا» عمده‌ی بحث این است که فرض کنید مالی را به شخصی سپرده‌اند که در این مال کاری را انجام بدهد، یک دابه‌ای را اجاره داده است و این دابه تلف شده و یا سرقت شده است، ‌اگر روایاتش را ببینید، به نظر می‌رسد که این تعبیرات بیشتر ناظر به همان مرحله‌ی اثبات است. «إذا کان مأموناً» یعنی إذا کان ثقة، یعنی راست بگوید که «إذا هلک» واقعاً هلاک شده باشد. اگر هلاکت نیازمند اثبات است و قول مستعیر اگر ثقه باشد در اثبات این مطلب کافی است و ضمانی حاصل نمی‌شود. اگر به تعبیرات مراجعه بفرمایید به خصوص در باب اجاره، من وقتی در باب اجاره نگاه می‌کردم روایت‌هایی را که مشابه این بود و ضامن بود، احساسم این بود که مراد از امین بودن ثقه بودن است.

(سؤال و پاسخ استاد): مدعی هلاکت و سرقت است، می‌گوید اگر شخص امین است این ادعایش در هلاکت و سرقت مسموع است و حکم ثبوتی‌اش هم این است که ضمانی ندارد.

سؤال این است : «إِنَّ مُعَاذَ بْنَ كَثِيرٍ وَ قَيْساً أَمَرَانِي أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ جَمَّالٍ حَمَلَ لَهُمْ مَتَاعاً بِأَجْرٍ وَأَنَّهُ ضَاعَ مِنْهُ جَمَلٌ قِيمَتُهُ سِتُّمِائَةِ دِرْهَمٍ وَهُوَ طَيِّبُ النَّفْسِ لِغُرْمِهِ لِأَنَّهَا صِنَاعَتُهُ، قَالَ: يَتَّهِمُونَهُ؟ قُلْتُ: لَا، قَالَ: لَا يُغَرِّمُونَهُ»[[1]](#footnote-2) سؤال این نیست که ادعا می‌کند ضاع، می‌گوید: ضاع، ولی یتّهمونه تعبیر می‌کند و می‌گوید: «لا». چون کارش این است، اگر قرار باشد که ضمانت ندهد، اعتبارش را از دست می‌دهد.

(سؤال و پاسخ استاد): یعنی جملی بوده است که قیمت باری را که می‌کشیده ستمائة درهم بوده است. حالا یا ممکن است مراد این باشد که آن جمّال، فقط شترچران بوده است. و در یک نقل دیگر هم دارد: «ضاع منه حملٌ»[[2]](#footnote-3) که باید درست‌تر باشد.

روایت محمد بن حسن الصفار را ببینید که می‌گوید: «كَتَبْتُ إِلَی الْفَقِيهِ (علیه السلام) فِي رَجُلٍ دَفَعَ ثَوْباً إِلَی الْقَصَّارِ لِيُقَصِّرَهُ، فَيَدْفَعُهُ الْقَصَّارُ إِلَی قَصَّارٍ غَيْرِهِ لِيُقَصِّرَهُ» قصّار یعنی لباس‌شور؛ لباسی را داده بوده که آن را بشوید، او هم داده به یک لباس‌شور دیگری «فَضَاعَ الثَّوْبُ، هَلْ يَجِبُ عَلَی الْقَصَّارِ أَنْ يَرُدَّهُ إِذَا دَفَعَهُ إِلَی غَيْرِهِ وَإِنْ كَانَ الْقَصَّارُ مَأْمُوناً» این إن کان القصار مأموناً یعنی چه؟ «فَوَقَّعَ (علیه السلام) هُوَ ضَامِنٌ لَهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ ثِقَةً مَأْمُوناً إِنْ شَاءَ اللَّهُ»[[3]](#footnote-4) اینها ناظر به مرحله‌ی اثبات و سوال است، ولو این که می‌گوید ضاع الثوب. می‌گوید اگر راست می‌گوید در این ادعایی که ضیاع ثوب است. تعبیرات مشابه را اگر ببینید در این باب، تعبیرات شبیه به این هست. بعضی روایت‌ها هم تعبیر می‌کنند یدعی که مثلاً ضاع، حضرت هم می‌فرماید ضامن است مگر این که ثقه باشد.

روایت خالد بن الحجّاج : «قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) عَنِ الْمَلَّاحِ أَحْمِلُ مَعَهُ الطَّعَامَ ثُمَّ أَقْبِضُهُ مِنْهُ فَنَقَصَ، فَقَالَ: إِنْ كَانَ مَأْمُوناً فَلَا تُضَمِّنْهُ»[[4]](#footnote-5).

(سؤال و پاسخ استاد): بحث بر سر این است این که می‌گوید ضاع، این «إلا أن یکون ثقة مأموناً» یعنی چه؟ وقتی ثقه‌ی مأمون باشد چرا ضامن نیست؟ بحث این است که قولش در ادعای ضیاع در صورتی که ثقه‌ی مأمون باشد مسموع است، اگر ثقه‌ی مأمون نباشد مسموع نیست. به هر حال این تعبیراتی است که در این روایات وجود دارد.

علی أیّ تقدیر این بیشتر جنبه‌ی فقه الحدیثی است، چون از جهت اثباتی حکم تقریباً روشن است که بعد عرض می‌کنم.

روایت بعدی روایت حلبی است که صحیحه‌ی حلبی است: «الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ: لَيْسَ عَلَی مُسْتَعِيرِ عَارِيَّةٍ ضَمَانٌ وَصَاحِبُ الْعَارِيَّةِ وَالْوَدِيعَةِ مُؤْتَمَنٌ»[[5]](#footnote-6). این روایت از جهت اطلاقی نسبت به روایات دیگر مطلق‌ترین روایت بحث ماست. روایتهای دیگر قید زده بود «إذا کان أمیناً». اگر مراد از امین مرحله‌ی اثباتی باشد که جمعش با این روایات خیلی واضح است؛ این ناظر به این نیست که اثباتاً قولش مسموع است یا مسموع نیست. آن یک بحث دیگری است که حالا اگر ادعای تلف می‌کند در چه صورت قولش معتبر است یا معتبر نیست. بحث بر سر این است که اگر واقعاً تلف شده باشد، ضمانی بر عهده‌ی مستعیر نیست.

اگر امین بودن، ناظر به مرحله‌ی اثبات باشد اصلاً تعارضی ندارد، چون دو مقام است. اما اگر ناظر به مقام ثبوت باشد، تعارض دارند اما این نسبتاً جمع ساده‌ای دارد که این روایت بر صورتی که امین باشد حمل بشود ؛ یعنی در صورتی ضامن نیست که شخص امین باشد و معمولاً هم به شخص امین عاریه می‌دهند، به شخص لاابالی که عاریه نمی‌دهند! در واقع حمل به متعارف داریم می‌کنیم. مراد از امین یعنی کسی که در حفظ عاریه کوشاست. این که بگوییم طرف بدون دلیل به یک شخصی که لاابالی است و معلوم نیست حفظ بکند یا نه، عاریه بدهد کم است، نه این که نیست! هست، گاهی اوقات شخص در رو دربایستی گیر می‌کند و ممکن است عاریه بدهد. ولی نوعاً عاریه به کسی داده می‌شود که لاابالی نباشد، چون امین ثبوتی معنایش این بود، یعنی کسی که لاابالی نیست.

(سؤال و پاسخ استاد): بحث امانتداری نیست؛ بحث بر سر این است که می‌گوید: آن شخص امین است. شخص امین نوعی ملاک است نه این که شخصی که بالفعل امانتداری کرده است! شخصی که در نوع موارد ذاتاً امانتدار است. آن روایت می‌گوید شخصی که ذاتاً امانت دار است ضمان ندارد. این روایت قید نکرده است شخصی که ذاتاً‌ امانت دار است!

(سؤال و پاسخ استاد): مؤتمن یعنی ضمان به عهده‌اش نمی‌آید، یعنی یدش ید امینه است، ید امینه ضمان آور نیست. آن امیناً که در آنجا تعبیر می‌شود، نه این که یدش ید امیناً است! یک جور دیگر هم این است که اذا کان رجل امیناً، در واقع تأکید بر موضوع است یعنی می‌خواهد علت حکم را بیان کند. یعنی چون یدش ید امانی است نه ید عدوانی، این احتمال در آن روایات خلاف ظاهر است. اگر روایات را به آن معنا بگیریم،‌ یعنی اگر امین است و مؤتمن است دیگر وجهی ندارد که ضمان داشته باشد. این شرط محقق موضوع است تقریباً! می‌گوید وقتی که موضوع حکم که امانتداری است در حقّش وجود دارد، غُرم هم ندارد. ظاهر «إذا کان رجل امیناً» این معنا نیست، اگر این معنا باشد که مفاد این دو تا روایت یکی است.

(سؤال و پاسخ استاد): بحث این است که می‌گوید اگر یدش ید امینه است یعنی من او را استیمان کرده‌ام؛ یعنی من او را بر این مال، امین قرار دادم. می‌گوید علت عدم ضمانش این است که یدش ید عدوانی نیست! وقتی خودت او را امین دانستی، او که غصب نکرده است! تو با رضایت خودت این را در اختیارش گذاشتی، باید ضامن نباشد.

به نظر من تعبیر «إذا کان المستعیر مأموناً» به خصوص تعبیر روایت ابن سنان و مسعدة بن زیاد که بعد از آوردن حکم با «اذا کان مأموناً» ؛ اگر «إذ کان مأموناً» بود و تعلیل بیاورد اشکالی ندارد. شرط بیاورد و بعد کأنه می‌خواهد یک قید بزند، «إذا کان مأموناًَ» ، «إذا کان المستعیر مأموناً» به خصوص این که عرض می‌کنم، لذا این روایت اگر ناظر به مقام ثبوت باشد، بنا بر آن تفسیری که ما می‌کردیم ؛ می‌گوید مستعیر عاریه اگر شخص متحفّظی است، شخصی است که به طور متعارف در نوع امور حفظ می‌کند و لاابالی نیست (ضامن نیست)؛ اگر در اینجا ما حالا مثلاً شک داریم که اینجا تحفّظ کرده و یا تحفّظ نکرده است، اصل این است که تحفّظ کرده باشد یعنی حفاظت نوعیّه را شارع اماره قرار داده است برای این که در این مورد خاص هم حفاظت کرده است و از او افراط و تفریط سر نزده است.

اگر این باشد، با روایت «لیس علی مستعیر عاریة ضمان» جمعش خیلی مشکل نیست، چون نوعاً انسان به کسی مال را می‌سپارد که شخص امینی باشد یعنی حمل به متعارف کردن است که این روایت را مقیّد آن اطلاق قرار بدهیم.

(سؤال و پاسخ استاد): تعلیل را که با جمله‌ی شرطیه نمی‌آورند! «إذا کان» یعنی دو قسم دارد، ممکن است این قسم باشد و ممکن است این قسم نباشد. ظهور آن روایت در مقیّد بودن از ظهور اطلاق این ضعیف‌تر است.

اولاً یک نکته‌ای را توجه بفرمایید که این روایت‌ها همه صورت امین بودن را با مفهوم[[6]](#footnote-7) بیان کرده‌اند و صورت غیر امین بودن را با مفهوم خواسته‌اند بفهمانند کأنّه آن صورت متعارفه‌اش همین صورت مأمون بودن است. به خصوص تعبیری در ذیل روایت محمد بن مسلم دارد: «قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَسْتَبْضِعُ الْمَالَ فَيَهْلِكُ أَوْ يُسْرَقُ، أَ عَلَی صَاحِبِهِ ضَمَانٌ؟» سؤال مطلق است؛ کسی است که مال را بالمضاربة گرفته است، مال هلاک می‌شود و یا به سرقت برده می‌شود. امام علیه السلام می‌فرماید: «قَالَ: لَيْسَ عَلَيْهِ غُرْمٌ بَعْدَ أَنْ يَكُونَ الرَّجُلُ أَمِيناً»[[7]](#footnote-8) صورت مسأله این است که شخص امین است؛ کأنّه اطلاقات منصرف به صورت امین بودن است. خود همین تعبیر هم لحنش این است : حالا که امین است لیس علیه غرم. از این استفاده می‌شود کأنّه منصرف إلیه اطلاق، صورت امین بودن است. بنابراین خیلی راحت است حمل این بر صورت امین بودن.

(سؤال و پاسخ استاد): امین یعنی کسی که با رضایت خودش مال را در اختیار او قرار بدهد. ید امانی یعنی یدی که من مالک او را مسلّط کرده‌ام بر مال، نه این که عدواناً باشد. یعنی تلسط غیر بر مال به رضایت مالک باشد، امین یعنی این. اگر اثباتی باشد که اصلاً دو تا روایت با هم تنافی ندارند، این ناظر به مقام ثبوت است و می‌گوید ثبوتاً ضمانی نیست، اما اثباتاً شرطش این است که باید امین باشد تا قولش مسموع باشد. این دو بحث جداگانه است و به هم ربطی ندارند.

بنابراین جمع بین این روایت با روایت قبلی راحت است. اگر امین بودن ناظر به مقام اثبات باشد که تعارضی ندارند و اگر ناظر به مقام ثبوت هم باشد، حمل این روایت بر آن روایت دیگر ، یک حمل متعارف است. این است که آقایان در بحث‌هایشان اصلاً وارد این مراحل نشده‌اند چون اینها نسبتاً بحث‌های جدی ندارد. البته این بحث را باید کرد که بالاخره مراد از امین، امین ثبوتی و یا اثباتی است و در حکم دخالت دارد و بحث آن فی نفسه باید بشود. ولی از جهت جمع بین روایی خیلی مشکل جدی بین اینها نیست.

روایت بعدی روایت زراره است، یک مطلقات دیگری دارد که خیلی در این بحثها دخالت ندارد و من الآن وارد آن نمی‌شوم.

«عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلٍ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) الْعَارِيَّةُ مَضْمُونَةٌ، فَقَالَ: جَمِيعُ مَا اسْتَعَرْتَهُ فَتَوِيَ فَلَا يَلْزَمُكَ تَوَاهُ إِلَّا الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ فَإِنَّهُمَا يَلْزَمَانِ إِلَّا أَنْ تَشْتَرِطَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَتَی تَوِيَ لَمْ يَلْزَمْكَ تَوَاهُ وَكَذَلِكَ جَمِيعُ مَا اسْتَعَرْتَ فَاشْتُرِطَ عَلَيْكَ لَزِمَكَ وَالذَّهَبُ وَالْفِضَّةُ لَازِمٌ لَكَ وَإِنْ لَمْ يُشْتَرَطْ عَلَيْكَ»[[8]](#footnote-9) این روایت سؤال می‌کند که عاریه مضمون است یا مضمون نیست، می‌فرماید: اگر عاریه‌ی ذهب و فضه باشد، اصل اولی این است که مضمون باشد مگر این که شرط عدم ضمان کنیم. در سایر عاریه‌ها مضمون نیست مگر این که شرط ضمان بشود. برای ضمان عاریه‌ی ذهب و فضه شرط لازم نیست، ضمان می‌آورد مگر این که شرط العدم بشود که ضمان را اسقاط کند.

(سؤال و پاسخ استاد): من تصورم این است که با توجه به مجموع روایات، امین ظهور قوی‌تری دارد که به مقام اثباتی ناظر است. امانتداری شرط نیست، همین که من او را تأمین می‌کنم و مستأمن قرار می‌دهم یعنی تسلیط بر مال می‌کنم؛ ولو این که لاابالی هم باشد وقتی من او را تسلیط می‌کنم کأنّه قولش مسموع است در این که محافظت کرده است.

(سؤال و پاسخ استاد): اگر ادعای تلف بکند؛ «بعد أن یکون الرجل أمیناً» یعنی این که یدّعی أنه ضاع، ناظر به این است که اگر امین باشد ادعاء ضیاعش هم مسموع است. من تصورم این است که این روایتهای امین بیشتر ناظر به این جهت است. بنابراین اگر اجمال هم داشته باشد باید به اطلاق این روایتهای صاحب الودیعة مؤتمن هم تمسک کرد. اینجا حتی در آن مبنایی که اگر مخصّص مردّد بین أقل و اکثر باشد، اجمال مخصّص به عام سرایت می‌کند بنا بر این مبنا که ما هم سابقاً آن را پذیرفتیم، بنا براین مبنا هم این بحث همینطور است، چون اینجا دوران امر بین مخصصیت و عدم مخصصیت است نه دوران مخصص بین اقل و اکثر! اگر امین بودن ناظر به مقام اثبات باشد، اصلاً مخصّص نیست، اگر ناظر به مقام ثبوت باشد مخصّص است. پس دلیلی که مخصّصِ روایتهای دیگر باشد نداریم. بنابراین احتمال اینکه آن امین ناظر به مقام ثبوت باشد، زیاد است.

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین

34 دقیقه

1. . تهذیب الأحکام / جلد 7 / صفحه‌ی 129. [↑](#footnote-ref-2)
2. . الوافی / جلد 18 / صفحه‌ی 914. [↑](#footnote-ref-3)
3. . وسائل الشیعة / جلد 19 / صفحه‌ی 146. [↑](#footnote-ref-4)
4. . الکافی / جلد 5 / صفحه‌ی 243. [↑](#footnote-ref-5)
5. . تهذیب الأحکام / جلد 7 / صفحه‌ی 182. [↑](#footnote-ref-6)
6. .احتمالا مراد استاد «منطوق» بوده است. [↑](#footnote-ref-7)
7. . تهذیب الأحکام / جلد 7 / صفحه‌ی 184. [↑](#footnote-ref-8)
8. . وسائل الشیعة / جلد 19 / صفحه‌ی 96. [↑](#footnote-ref-9)